



چنانچه در بررسی های قبل مشخص گردید ، عدم توجه کافی و سالم در پرورش نواقص فراوانی را در آموزشهای فرهنگی بوجود آورده است ، و در حقیقت خلاء فرهنگی ایجاد کرده ، آنهم نه از یک جهت بلکه از جهات مختلف که در مجموع باید بررسی و مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرند تا واقعیتها برای تحول فرهنگی فراهم شود . یکی از مشکلات فعلی مسئولان آموزشی ، مبارزه با آفت تحصیالی است .

موضوع دیگر اینکه به تدریج همه قبول کرده اند که امر آموزش امری است مربوط به تمام دوران حیات انسانی ، که در تمام موارد هم عملی است ، زیرا هر تماس و ارتباط و مراددهای در زندگی اجتماعی نوعی آموزش است ، و غیر از مدرسه صدها وسیله آموزشی دیگر وجود دارد که می تواند با انگیزه و اثر عمیقتر در فرد موثر باشد .

مسئله مهم در باره اصول آموزش کنونی ، کم شدن رغبت و ذوق تحصیل در جوانان است که خود ناشی از این است که بعواضات گسترش بی سابقه دانش و اطلاعات بشر در عصر ما نظام آموزشی پیشرفت متناسبی نداشته است ، و اگر دقت کنیم می بینیم که این نظام بیش از صدسال عملا

تغییرچندانی نکرده است، و یا اگر تغییری کرده منفی بوده است.

در گزارشات اخیر که از موسسات آموزشی رسیده، منفی بودن قضیه را کاملاً مشخص میکند. از جمله این گزارشات، مسئله اعتماد دانش‌آموزان است.

بسیاری از دانش‌آموزان به انواع مواد مخدر معتادند، درصد این اعتیاد در بین دانش‌آموزان ایرانی برابر عدم آمار صحیح مشخص نیست ولی در آمریکا به ۴۵٪ رسیده است، علاوه بر این محیط مدرسه بسیار متشنج شده، بطوریکه معلمان پس از ساعت ۴/۵ و ۵ جرات نمی‌کنند در مدرسه بمانند، زیرا در معرض خطر حمله و تعرض شاگردان قرار می‌گیرند.

برای جلوگیری از خطر احتمالی این بحران، هر چه زودتر مسئولان آموزش و پرورش باید تصمیم جدی بگیرند، و بنظر می‌رسد که برای پیش‌گیری و بازداري خطر، ضرورت پیش‌بینی مسائل پرورشی و حق تقدم آن، بر مسائل آموزشی، در تمام مراحل باید تصویب و عملی گردد.

«ایوان ایلچ»

از صاحب نظرانی است که درباره آموزش فرهنگی جدید مسائلی مطرح کرده است. او خواهان دگرگونی بنیادی در نحوه درک امروزی ما از امر آموزش است.

ایلچ، روی سه اصل در آموزش عمومی بیشتر تکیه می‌کند و آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد

۱- سن مدرسه
۲- حضور اجباری
۳- برنامه درسی

میگوید، ما بی آنکه لحظه‌ای فکر کرده باشیم، سه اصل را بعنوان اصول بدیهی پذیرفته ایم

اول، آنکه بچه‌ها باید به مدرسه بروند. دوم، اینکه بچه‌ها در مدرسه چیز یاد می‌گیرند سوم، مدرسه تنها جایی است که می‌تواند آموزش دهد، و این منتهای ناخودآگاهی یا اوج مسمومیت توسط ایدئولوژی مدرسه است

حضور اجباری، ایلچ می‌گوید، مدرسه از پیروان خود می‌خواهد که تمام وقت و نیروی خود را وقف کار مدرسه‌ای کنند یعنی تا پایان دوره آموزش در حاشیه زندگی باقی‌بمانند و تماشاگر بی تفاوت آن باشند. قید حضور اجباری، مدرسه را به نوعی بازداشتگاه مبدل می‌کند و شباهت غریبی بین مدرسه و بازداشتگاه دیگری که بیمارستان روانی‌اش می‌خوانند به وجود می‌آورد، اما نقش معلم در این بازداشتگاه پیچیده‌تر و پراهمیت‌تر از نقش روانپزشک در دیوانه خانه است

معلم در مدرسه نقش سه‌گانه‌ای را بعهده دارد

۱- پاسدار آداب و مراسم مدرسه
۲- واعظ اخلاقی
۳- پزشک درمان‌گر.

بعنوان پاسدار آئین مدرسه، مامور

که رکود ذهنی و نوعی بی‌علاقه‌گسی را در فرهنگ آموزشی جدید بوجود آورد .

ایلیچ شرح بیشتری می‌دهد

تمامی قدرت مدرسه بر این اصل که " باز همه فکر نکرده آنرا پذیرفته اند " متکی است که آموزش، مترادف بلع برنامه‌های درسی است .

مدرسه هیچ آموزش دیگری را به رسمیت نمی‌شناسد و بعنوان یک نهاد، انحصار " توزیع دانش " را، بخود اختصاص داده

است . بر اساس این منطق، مدرسه مجبور است هر نوع آموزش خارج از مدرسه را انکار کند و برای آنکه این انحصار در زندگی اجتماعی نیز، کشانده شود، جامعه متکی به مدرسه، دیپلم مدرسه‌ای را بیگانه ضابطه کسب دانش و مترادف احراز صلاحیت شناخته است .

بدین ترتیب، نخستین آموزشی که مدرسه بشاگرد می‌دهد آنست که کسب علم و بدست آوردن صلاحیت علمی و فنی جز از راه نشخوار برنامه‌های درسی، امکان‌پذیر نیست، تدریس مدرسه‌ای در تمام جهان، مزاحم آموزش واقعی است، چرا که به همه قبولانده است که آموزش جز از راه مدرسه میسر نیست .

برنامه درسی از خود بیگانگی را شرط آمادگی برای زندگی قرار داده است، کودکی که به برنامه درسی خو گرفت دیگر جرأت ندارد متکی بخود باشد و با استقلال

اجرای دقیق مراسمی است که کودک را برای ورود به اجتماع آماده می‌کند .

در عنوان موهظه‌گر اخلاق، جانشین اولیاء کودک و خدا و دولت می‌شود و تشخیص خوب و بد را آنچنانکه مورد نظر جامعه است بر شاگردان تحمیل میکند .

معلم چه خواهد و چه نخواهد آلتی است که سستشوی مغزی کودک و تکمیل ارزشهای اخلاقی رایج به او را بگردن گرفته است .

و اما در عنوان درمان‌گر، قدرت مطلق خود را اعمال میکند، او به خود حق می‌دهد در زندگی خصوصی افراد دخالت کند و نظرش را درباره حقیقت و عدالت به شاگرد بقبولاند .

اعمال قدرت معلم، هر نوع تمایز بین امر اخلاقی و آنچه را که مربوط به وجدان فردی است از میان می‌برد .

اما قبول این منطق که کودک باید بمدرسه برود، برای کودکانی که نمی‌توانند بمدرسه بروند احساس محرومیت تازهای می‌آفریند، در عین حال، اقلیت ممتازی هم که از این حق کودکی " استفاده می‌کنند، آنرا چون بار سنگین، با کراهت به دوش می‌کشند .

برنامه درسی، اکثر موضوعاتی که امروز خصوصا در نظام جدید، بعنوان مواد درسی تنظیم و تدریس می‌شود غالباً بسا خصوصیات اخلاقی، تربیتی و سنی کودکان تطابق ندارد، همین جهت باعث گردیده

تمام، بزرگ شود و رشد کند او در رابطه با انسانهای دیگر، هیچ کیفیت آموزشی نمی بیند...

مدرسه بنا بنظر اهللیج، باعث از خودبیگانگی عملی شده است، از خود بیگانگی انسان، در برابر دانش.

امروز علم پیش رفته است، اما به قیمت قطع رابطه انسان، بقیمت گسسته شدن هرنوع پیوند، بین شناسائی و زندگی روزمره، بقیمت بیگانه شدن انسان، با ساخته اندیشه و دست خود... ارزش علم درجهان امروز، چیزی جز ارزش تجارتي و مادی نیست...

تعلیم و تعلم مسئولیتهاى فردى اند کسی که درس می دهد یا درس می گیرد باید احساس مسئولیت فردی کند نه آنکه برای انجام وظیفه اداری یا دست یابی به مدرک، هر برنامه تحمیل شده ای را بخوراند یا بخورد.

هیچ نوع انقلاب آموزشی ممکن نیست، مگر آنکه نخست در مفهوم کسب دانش، دگرگونی حاصل شود، و تنها با باز یافتن این احساس مسئولیت است که می توان به از "خودبیگانگی" جدیدی که عبارت از جدائی آموزش و زندگی است پایان دهد.

آنچه که لازم به انجام است، ایجاد رابطه ای میان انسان و محیط اطراف اوست به نحوی که همین رابطه، منبع آموزش باشد

آموزشی مثبت و سالم. علاوه بر این مسائل، اهللیج همانند بسیاری دیگر از کارشناسان آموزشی معتقد است که کودک پیش از آنکه بمدرسه برود، آموزش خود را شروع می کند، محیطی که کودک در آن آموزش می بیند بطور کلی از عناصر سه گانه زیر تشکیل شده است

- ۱- اشیاء آموزشی، که باعث تحریک حس کنجکاوی او می شوند.
- ۲- هم سن و سالان او که بخش اعظم آموخته های کودک از آنهاست.
- ۳- بزرگترها که به گونه هایی برای کودک سرمشق و الگو هستند.^۱



۱- فرهنگ و زندگی شماره ۱۵ سال ۱۳۵۲

بقیه: عوامل آلود مطالعه

و عکس این قانون طبیعی نیز صادق است اگر به همان بوته زیبای گل رسیدگی نشود و محیط مساعد برای رشد و پرورش آن فراهم نشود، زود پژمرده شده و از بین می‌رود.

برای انسانها نیز باید محیط مساعد باشد تا سبب پیشرفت گردد و کتاب در یک جامعه هنگامی زنده می‌شود، که هنر نویسندگان و به‌طور کلی هنرمندان واقعی شناخته شود.

همانطور که فرانسه مرده موقعی اظهار زنده بودن کرد که نقاشان و هنرمندان و نویسندگانش احیاء شدند و در شناسائیشان کوشیدند و کتاب و انسان را بار دیگر هم آشنا ساختند ولی وقتی نویسنده‌ای دلسوزی نباشد چگونه کتاب می‌تواند وجود داشته باشد، درست مثل اینکه بگوئیم هوا نباشد ولی انسان باشد.

۱۴- و بالاخره سختگیری و مقررات خشک و بیجای اداره نگارش که گاهی موجب اتلاف وقت، سرمایه و نیروی انسانی می‌گردد و باید یک سلسله ضوابط محکم و مشخصی در این زمینه ارائه شود تا از سرگردانی مولف و ناشر جلوگیری بعمل آید. و برای نشر کتابهای ارزنده موانعی ایجاد نشود...

پایان

غوغائی برپا می‌نمایند و از این طریق نیز انسان‌های بی‌خبر را به بردگی مصرف می‌کشانند و عامل بزرگی برای انحراف دختران و از هم پاشیدن خانواده‌ها و تشویق به تحمل گرائی و مدیرستی و فراموش کردن ارزشهای واقعی انسانی می‌باشند.

در حال در این خطرها، رادیو، تلویزیون، فیلمها و سینماها، و مطبوعات نقش اساسی دارند، در صورتی که این وسایل باید برای تکامل و تمدن صحیح انسانی به‌کار گرفته شوند.

**بقیه: نوشتن نوشته‌ها...**

فضایل انسانی و کمالات بشری پر کنیم و افکار او را رهبری نمائیم؟

خطر دیگری که اینگونه مطبوعات و این نویسندگان دارند، الگو سازی آنان برای نوجوانان و جوانان ساده و کم اطلاع است، ملاحظه می‌کنید که پسران و دختران حتی علاوه بر طرز مد لباس، در آرایش‌اندام و قیافه و هیکل هم از رقاصه‌ها و مانکن‌ها و به اصطلاح هنرپیشه‌ها تقلید می‌کنند و در تهیه وسایل تحمیلی مصرفی، در خانواده‌ها